

کتاب  
پیدا  
هیا کل و تما شیل  
ابن وحشیه در طب  
و نسخات کواکب  
بعی و استمام میرزا محمد  
ملک الکتاب در  
بستی بزور طبع  
در

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اهدى الهم في قلب من يشاء، ليسخر كل ما في الارض والسماء، ويعطي العلم والحكمة من عباده المخلصاء والصلوة والسلام على نطفة دائرة احكمه ومحل القلب من الرحي اعني محمد واهل بيته الطاهرين ابدال الابدين ودهر الداهرين ولعبد ابن كتاب موسوم برساكل وتماما مثل ابن وحشية ومثمل است برسته مقصد مقصد اول در طلبات ودهياكل وتماما مثل مقصد دوم در علم تنجيز كوكب سبعة مقصد سيم در علوم غرايم ونير خجالت مقصد اول مثمل است بر دو فضل فضل اول در شرف فضيلت اين علم بدان وقتك الله انك فائز ترين خصال جامعيت است ميان كمال لذت وكمال قدرت وهر آنچه سبب ايندو كمال شود سنگ نيت در انكه شرف نهايت فضيلت او نهايت واما انكه لذت او اكمل لذات علوم است بابر اين كه اين علم شخص را بر اسرار عالم ملكوت اطلاع ميدهد ملكه او را چنان گرداند كه رده حيايات مشاهده كند و با الشان سخن گويد و شنود و مخاطبات الشان شود و يكی از اثار آن كردن واما انكه بر اين علم قدرت حاصل شود و بابر انكه فائز بر اين علم بر هر چه خواهد قادر بود و چنانكه امراضی كه اليا ازان عاجز باشند

معيون بر صحت و زمانت و عشق روح نهايت و مانند آن تواند كرد و بواسطه انكه او با استعانت روح حيايات مذكور گشته تدبير كنند و طب با استعانت حيايات و سنگ نيت در انكه روح حيايات قوی تر باشند از حيايات در تقاير اينده است كه سبب نمرود مردودان بود كه حكما در زمين بابل كه تخت كاه او بود شش طلسم كردن بودند كه عقول و لو هام در ادراك و افهام ان عاجز بود اول انكه بطي ارس سحر بودند كه هرگاه كه جاسوسي يا دزدی در شهر اندی ازان ليل اواری براندی چنان جمله اهل شهر بشنيدند و دانستند و انكه ايجتادی و انكه ايجتادی و

طبلی که هر کس اجیری کم شدی بنزد آن طبل آمدی و دره بران طبل زدی و او که  
برآمدی که گشته تو در طلان موضع است و همچنان بودی سیم اینه که هر کس  
خواست که بر حال غایبی واقف شود در آن اینه نگاه کردی و خیال آن کس  
در آن اینه در هر شهر که مقام داشتی و در هر حال که بودی مشاهده کردی چهارم  
حوضی که مرود هر سال بکیر و زرب لب حوض جشتی ساختی و از اطراف مملکت او  
اعیان و اشراف سجدت آمدندی و هر یک از اشراف نوعی با خود آوردندی  
و در آن حوض ریختندی مرود اشاره سابقان کردی تا اینا از آن حوض  
شراب دهند از برای هر کس همان چیز برآمدی پنجم عذیری که چون دو کس با هم  
منازعت کردی در اینجا رفتندی هر که بر باطل بودی اب بر او زیاده گشتی  
خیانتی اگر حق را کردن نهادی غرق شدی ششم آنکه بر در خانه او درختی بود  
که تمامت لک را در سایه کردی و نیز فایز تریدی علم بمارت محاربه و مبارزه  
و مقاتله بر قدر دشمنان و فتح صفدان و در شدی خیانتی نقل است از ارسطو  
که میان حکیم کامل بر باطوس و بید اغوش ترک در باطل منازعت افتاد و بید اغوش  
گفت ترا با من چگونه طاقت باشد که مرغ در ظل از مقاومت با من عاجزند برها  
طوس از بید اغوش چون این بشنید مرغ محرق باخت و بروح مرغ استغاث  
حبت تا بید اغوش سوخت و خلق بجا ربه از شر او ناسودند و ابو معشری آورده  
که در بلاد هند ملکی بود پس عاقل و عالم ابرار بخوم داد و تخریج کرده بود ملکی  
دیگر قصد ملک او کرد و هر چند با این ملک می گفتند که دشمن میرسد بدان  
النفات نمیکرد تا نزدیک شهر رسید و او با جمعی از ندما بشارت مشغول بودند  
در الوقت مرغ رجوع کرد و دفع او استغاث طلبید چون قریب ساهی  
بگذشت دیدند که از هوا چیزی برآید چون پیش ایشان فرو داد اینه دیدند  
ارنس بگل مثلث و سری بریده در اینجا ها داده ندمای ملک از آن تیر رسید  
و همه روی بکیر نهادند ملک بختید و ایشان را طلبید و گفتند که در دهمید که

که این سرگش است که قصد ملک میسر دوش دفع او بدان چیز کردم که تمام را  
در سنج تحویل آن نسبت بخون و حماقت میگردید ایان خدمت کردند و معذرت  
خواستند پس گفت میدانید که سبب تلیث این اینه چیست گفتند نه گفت  
السنکه چون ابتدا بعجل کردم سرخ در تلیثه آفتاب بود پس اتباع آن ملک معتدل  
که سختند و پیش سپردار رفتند و اراخال بدرشش اعلام کردند آن پسر بر همه راجع  
و از ایشان شخص سبب انجبال غمی و ایشان گفتند آن شخص مگر تسخیر سرخ کرده است  
او با چهار مرد از بر اینه و غیر هم بدو غوت سرخ مشغول شدند چون مدت یکماه  
صاعقه برآمد و همه را بسوخت و نیز فایض بدین علم بسبب اعلام ارواح بر جاده  
که حادث خواهد شد واقف گردد و از مضار آن احتراز نمایند چنانکه از مابین قره  
خرامی نقل است که گفت روح رخل بن منقول بود و دعائیت بن میگرد بعضی از خداد  
پیش محقق قصد بن میگردند که او پسر تر از خلافت تحلیص میکند و قصد برین  
متغیر شدن در خانه خفته بودم روحانیت بن فرود آمد و مرا بیدار کرد و بگریستن  
فرمود بن از خانه بیرون ادم و در خانه بعضی دوستان مخفی شدم هم در آن شب  
رسول محقق بر رسید و مرا و پسر بن سنا را طلب کرد پسر بن در خانه خفته بود و او  
میدیدند مستطما بر افروختند و جستجوی بن کردند پسر با ایان مبار و میرفت  
و ایان او را نمی شناختند و می پنداشتند او یکی از ایشان است روحانیت بن  
سر از آن خبر داد گفتم چرا مرا نیز همچون پسر بن من میگردد و ایند تا من نیز نزد دکنم و آن  
شناسند گفت بیلاج بود در مقابل سرخ و کوبی ثابت از مزاج سرخ بود و بیلاج  
از شخص سالم بر تو امین نیستیم که نه بینند یا گزند نرسانند چنانکه بر او امین بودم  
پس بن نیز زنجی کردم چنانکه چون چهل روز بر آمد آن دشمن بدترین حالتی  
هلاکت و نیز فایز بر این علم قادر بود بر آنکه مظلومان را از دست ظالمان خلاص کند  
و چیز غایب را از او بصد فرسنگ و هزار فرسنگ یا بیشتر دور باشند به بینند و در  
آن تصرف کند چنانکه ثابت بن قره آورده است که یکی از اهل انصناعت محلی

ساخته بود که چون او در چشم بگشاید همه چیز را می بیند و اگر چه در غایت بعید بودند  
 بر در می بیند و قطا و بن او قای بلکی خوشه استیم استخوان او کنیم در خانه او رفتیم و نامه  
 نوشتیم و او در خانه دیگر بود هر چه با عیون شستیم او حرف بحرف می خواند و هر چه دیگر  
 بعد از آنکه از مطالعه می تواند خواند پس قطا و از حالت سر او خود که غایب بود و بر سر  
 گفت بر او تو را بخوار است و او را فرزند می شد طالع او ثواب است و در چه ازان  
 تفحص کرد و در چنین بود فصل دوم شرایط اشتغال بعل بدانکه اهل این صناعت  
 مانند شرط واجب میدانند اول نفی سنگ در تشریح عمل چه با سنگ و نزد و هیچ  
 اثر ظاهر نشود چهار واج از قلوب مطلع اند پس همچنانکه اگر شخصی را یکی از اشتغال  
 شری در محادنت دهد و او شوقی نباشد و بر آن قادر نداند و بدو همان شجره و حل  
 بر دو آن شخص بر نیست او مطلع باشد اگر از اهل التماس معاوضتی کند بدان اهتمام  
 نماید و از هیچ کسی را بر سر و طعن و عدم وثوق او بر ایشان واقع شوند اجابت کنند  
 و التماس نماید و نیز قوت نفسانی کی از قوی ترین ارکان است و این باب  
 دان بواسطه آنست که سنگ در نزد بدانی نماند و دیم آنکه اگر چند نوبت  
 عمل کرده باشند و اثر آن ظاهر نگردد باید که از معاوضت در عمل الطهارت ملال نماید  
 و ترک نماید چه مطلوب این علم نه بدان مشابه است که چیزی دیگر از مطالب بدان  
 رسد و سنگ نیست در آنکه هر چه بکینه عزیز تر حصول او دشوار تر بود پس باید که از آن  
 اعراض نماید و اگر را بزرگ چیزی ازان واقع شود از آن بسیار داند و اجتهاد ببلوغ نماید  
 که البته عاقبت الامر مطلوب رسد چه نقل است از ارباب طالیس که گفت من  
 شب در روز در این باب سعی می نمودم و هر وقت که از او بچیزی می رسیدم بدان خدا را  
 شکر میکردم و اگر نمی رسیدم ازان ملول گشتم و گمان بد بر زدم و همچنان سعی میکردم  
 تا عاقبت مطلوب رسیدم و هم سخن او است که گفت طالب این علم همچون هاشمی است  
 که مشوق او سرگشتی کند چه اگر از طلب نفاغ کند بر گزید و نرسد اگر سجد در طلب  
 او کوشد و از جفا و سرگشتی او منترع نشود هم مطلوب برسد و اگر چه بعد از مدتها

دراز بود و هر که عاقل بود دانند که اگر تحقیق خواهد سیمی را مانوس گردانند باید در حدت  
 اسیری یا ملکی متکین شود و او را چند مدت باید ریخت کشید و چه مشقت تحمل باید کرد  
 تا مگر اسخالت صورت سزد و چشمتد لخر از و اح مجرده و استیاس ایشان اسان  
 دست دهد سیم آنکه کمان سبرد که بدانچه طالع متقنی در صولان میت نتواند رسید و  
 کموید چون خلاف آنچه از برای من مقدر است بن نخواهد رسید سحر و اجبهادر چه  
 فائده زیرا که با جهاد سحر و سیکه طالع اقتضای ان نکند توان رسید چنانکه فلک  
 اقتضای سبردت کند و مردم از اسخانهای کرم و لباسهای ثقیل و آتش دفع کنند  
 و گاه اقتضای حرارت ان کند و مردم از اسخانهای خشک و آبهای سرد و چیزهای خشن  
 دفع کنند و از ارسطالینوس نقل است که گفت مرا هوس اسفلم ظاهر شد و طالع من  
 اقتضای ان نمیکرد من اجتهاد نمودم حاقبت مبطوبت چهارم آنکه اسرار این علم در  
 ان جایز ندارند و الهما را از ابر جبال و فاق پوشیده دارند و از او سیده شنوات  
 و مایه بخور و فادنازند و نیز از و اح عالم علوی از دوقوف انسان بر اسرار ایشان گذرا  
 دارند چه غالب آنکه هر که واقع شود از خدا سوسیت بر دین آید و دعوی لاهوتیت  
 کند و طاعنی شود و فادلبی از ان توله کرد و سیم آنکه باید صهارست اعمال در شب  
 نماید چه افتاب سلطان قاهر است و با قهر او و ارواح بر افعال قادر تواند شد  
 و جمعیت قوت نفاتی که رکنی است درین در شب بیشتر صورت سزد و چه  
 در روز حواس محسوسات مشغول باشند و هر س در کتاب اسرار زنجرات گفته  
 خیر ما یعمل به العالم با سخی من عیون البشر و شروق الشمس لان عیون الناس جاذبه  
 برو حایتهما و ارواح البریخ فی نقاذ و شروق الشمس سطل المیزجات تجامیها  
 ششم آنکه باید عمل از حبه جیری بود که خیر او غلبه بر شرش داشته باشد یا خالی  
 از شر بوده باشد تا زودتر حاصل گردد و چونای طبیعت کلی عالم بر خیر است  
 و هر که عمل از برای شرف و فادلود ان طبیعت کلی منازع او شود و اثر ان کمتر ظاهر  
 سیکرد و دهم آنکه از برای چیزهای خیس حیرهت و غایت برو حایث نکند بلکه

باید عمل او از برای امور عظیمه بود بحسب مسابقت بار و حیایات هشتم آنکه در مبدء با  
اثان رجوع نکند چه اگر همچون تصدیق و انبراهم بود گاه باشد که انکس را هلاک کند  
نهم آنکه تعلیق دهم کند یعنی که متصدی شود چه دهم تا اثراتی غریب است  
دهم آنکه قوی دل و ثابت رای و صبور بود و بوفور عطر  
و طهارت ظاهر و باطن محلی باشد یا ز دهم آنکه نفس او خسته و مرده نباشد بلکه زنده  
بود چنانچه چون چیزی از امور رد و حیایات بر دلایج شود در او شوقی بدید اید  
و حرکت او از برای طلب لذاتی نباشد و از دهم آنکه رعایت حال بحسب کسبت  
و کیفیت واجب داند اما رعایت بحسب کسبت آنکه کم خورد و چه بسیار خورد  
چون بر آنکه روزه داند و نفس را از فکر و ذکر باز دارد و تا تواند روزه دارد و بتدریج  
تعمیل میکند تا آخر سجا بیکه بدرستی گفتا تواند کرد و اما رعایت کیفیت آنکه از  
حیوانات و سحرات اجتناب کند و بنان دهم یا نوعی از جبوب یا بر دهن زیت  
یا شیخ گفتا نماید و اگر جبوب را با هم خلط کنند هم پاک نباشد چه هرگاه چهل روز  
بر این وجه روزه دارد روح و نفس او صافی شود و بیشتر خیزد بر او روشن گردد و دهم  
آنکه دل را از فضول افکار رددیه پاک کند و از مستلذات دنیا اعراض نماید و هیچ  
گونه التفات نکند چه هرگاه از هجوم قلت خطوط و طلب آن در گذرد سرا و از مانوئی  
این مطلب حالی گردد و وصول بمطلوب آسان تر چهار دهم آنکه بدین ارا خطا  
ر دیه پاک گرداند چه هر که در بدن او اخلاط ر دیه غالب باشد تخمالات همه مناسب  
ان خلط بود و از تفکر در این غرض باز ماند یا نزد دهم آنکه بعلم نجوم و دقائق ان و ان  
باشد تا طایبع کوکب و بروج و منازل قمر و طبایع در جاست فلک و انظار بحد  
شخص بشناسد چون علمی خواهد کند که بداند که متولی ان که اتم کسبت و هرا پنجه تعلیق  
مرد داشته باشد از ایام و ساعات و الوان و اشکال و اطعمه و اشربه و ملبوسات  
و مخورات و غیر ان همه را جمع کند تا در بیشتر قوی تر بود و مقصود دهم در طلبیات چون  
علمی خواهد کرد در زمانی مناسب ان اختیار کند چنانکه اگر جهته گرمی بود تا تابستان

کافر که نماز آن را بشود بگوید

آنرا از برای سردی بود درستان و علی هذا گوشت تا گوشت حاجت در وقت ساعت ابتدا  
 بجعل بود و گوشت معاونت او در آن عمل در اودا باقیه طبعی کل السنه در اودا  
 ثابت و نه گوشت بسیار متعادن باشند تا نسبت آن طبایع چهارگانه حاصل شود  
 و واجب است که یکی از آنها عطار د بود چه اعمال را بد و تعلقی تمام است پس در آن وقت  
 صحرایی از یکی از فلزات سبعه که آن گوشت دلاله کند بر اتم و جوه و حسن صورت سازد  
 و اینوقت بتواند کرد که پیش از آنکه گوشت بدرجه مناسب آن مطلوب رسد البته تفتین  
 و ادایه اسجد حاصل کند تا چون در ایندرجه باقی طالع رسید در فانی که از برای  
 ترتیب داده باشد فرو ریزد و اگر تلی از جنه عداوت بود اعتبار حال عطار د بود  
 بر دخی که گفته شد در ساعت او در درجه که مناسب است حاجت بود بخور کند تا از بین  
 معقود یا حجاز رقی صورتی لباز مناسب مطلوب نقشی مناسب بر آنجا کند و اگر  
 در آنوقت نام و نعمت او یاد کند تا شیر قوتیر بود و اگر از برای محبت بود اعتبار  
 و اموریکه مناسب مطلوب او باشد و علی هذا العکس

این همیشه گفته است که اگر کسی خواهد از برای جابه و نزلت خود و هیبت و شجاعت  
 طلسم درست کند چون آفتاب بدرجه اول صل یا چهارم یا پنجم یا چهارم یا پنجم یا نهم  
 و شانزدهم از سلطان یا نهم و پنجم بیت و پنجم از اسد یا اول و دوم و نهم  
 و بیت و دوم و بیت و پنجم از میزان یا اول و نهم یا نهم از جدی یا بیت  
 سیم از دلو یا پنجم و بیت و سیم از حوت رسد و بر دایره افق شرقی بود و در رخ دریا  
 یا عاشر آفتاب و زحل ساخط از برج آفتاب در آنوقت بکینی از حد بسیار خوب  
 ستاند و بر آنجا صورت مردی برگریسته و بر سر او تاجی ثقیانی کرده و شمشیر  
 و صرب در دست گرفته و سبابه دست چپ بر دهن نهاده و اگر در آنوقت بک  
 از نه نقشها نیفتد چون آفتاب در اندرجه باقی شرقی برسد بدین مشغول شود و تا  
 برج که آفتاب در او است طلوع میکند او مشغول باشد و همیشه تمام طلوع کند دست  
 عمل باز گیرد و انتظار کند تا بار دیگر آفتاب در همان درجه باقی شرقی رسد تمام کند



و صورت چون تمام شود قطعه از زر خالص و الت تقنیغ حاصل کند و چون افتاب  
 بهمان حالت عود کند از آن زر خاتمی بریزد و ملین را در آن ترکیب کند پس آنخرا  
 حلا داده در کوزه آبکینه زرد یا سفید که پاک باشد بزند در کوفتی از دیباج مسک  
 و پاک بر او اندازند و او را در برابر رخ جوی هفت شب تخم کند بجز که مناسب  
 باشد و چون جوی خرد در دایره دارد چون هفت شب بگذرد و غرض حاصل شود  
 هر که آنخاتم را در دست گیرد در چشم مردم باریت باشد و همه حاجت او را برآورد  
 و همیشه در نزد سلاطین خداوند مرتبه گردد و اگر سحر بر رود طفرایند و در آن خدا



سبب است و صورت مذکوره بر وجهی است که نوشته شده است  
 ناکسم دیگر هم از آن اد برای کسب مال و دعت بزرگ و حسن معیشت  
 چون شتری بهفده درجه حمل یا نوزدهم یا نوزدهم یا بیست و سیم اسد یا بیست  
 و پنجم دبیت و نهم میزان یا نهم قوس یا سیزدهم جدی رسد و برافق شتری  
 باشد و زهره و شمس ساطراد و عطارد ساقط از او و اگر انجمله دست مذکور

باید که عطارد ساقط باشد از او و زهره و ماطر فوق الارض در الوقت قطعه از زر خالص  
 بستانند و از او مثال لوحی تخم بریزد و آنرا بکیر و پاک کند و چون شتری بهمان حال  
 عود کند بر یکدی ای ان لوح مثال شتری نقش کند و بر روی دیگر صورت زحل چنانچه  
 بر منبر ایستاده باشد و طاد سی در دست گرفته و تر از دینی در دست و ایضا در برابر  
 شتری هفت شب تخم کند و باید که بر سر آن لوح سوراخی کند در سیمانی از ابریشم در  
 آنجا کشد و هر که این لوح در گردن اندازد و با خود بکاهد و در روزی او فراح شود و پیش  
 او خوش باشد و مال بسیار حاصل کند و خوانند بسیار بنید و صورت بر وجهی است  
 که نوشته شده طلسمی دیگر هم از آن اد از برای طلب باران و آب چون افتاب را با ماه



در جنبه ثور یا اول دینار دهم جوزا یا سیزدهم سرطان یا پانزدهم  
 و بیست و پنجم عقرب یا پانزدهم دلو یا چهاردهم دشتیم و بیستیم  
 دهم و بیستیم دبیت و ششم حوت اجتماع افتد اندیشه شخین

بزرگ بیک بستاند و بر روی او صورت مردی برهنه البتاده داراری بر میان  
 و بر کمانی نکته کرده چشم و هر دو دست بر آسمان داشته چنانکه در وقت دعا  
 بر آید و در برابر او صورت ایهویی که چو کند و مرغی بر صورت ایهو و سنگرشت  
 و اگر عمل این صورت در الوقت تمام نشود فطر باشد تا آفتاب بجهان حالت خود  
 الوقت تمام کند و چون از احکام شرع صورت فارغ شود بستاند از خود و در غفران  
 و لبان و مصطکی و حب العار و سبزدوس و میعه و از هر یکی جزوی و از آن یک نباید  
 و میعه ببرد و آنرا حسب سازد هر یکی بمقدار حصی و شب آن صورت را در برابر  
 برج حوت تخیم کند یکی از آن حب و چون حوت فرود در درگاه هفت شب  
 تمام شود پس از رزیا سیم سیل فرآید بمقدار شری تمام و غلیظ و چون وقت  
 حاجت باشد جابه بیرون کند و شمله در خود و سجده آن اینه را در دست چپ  
 و روی آسمان کند و در آن اینه سیاهی بزند و بدان حب بخور کند تا باران  
 بیاید و صورتانیت طلسمی دیگر در اتیاع مشر و فتنه و حرب در دیار شیمان  
 چون مرغ بیزدهم یا بیت و سیم درجه ثور رسد یا شام  
 و بیت و دوم و بیت و هفتم و بیت و هشتم از خوز  
 یا اول سرطان یا یازدهم اسد یا بیت و نهم میزان یا بیت  
 و یکم و بیت و ششم و سی ام قوس یا یازدهم جدی یا  
 یازدهم دلو یا بیت و نهم حوت رسد و بر افق شری باشد  
 و قمر بر برج یا مقابله او و کواکب خمس باقیه از اوقات از نحاس سرخ مثابه مردی  
 البتاده غیر و شمال مردیکه میان او دیده و نیم کرده باشند و شمال دو مردیکه با یکدیگر  
 محاربه کنند صورتها فرود ریزد و مبالغه کند که آن صورتها درست باشد پس با  
 سه خوک آنرا بیک ندان کند و در برابر کواکب راس الخول هفت شب بسزد و یکی  
 و صمغ و حب و میعه و بر برج بخور کند و چون از تخیم آن فارغ شود دینی از این  
 فراخ که در آن چیزی نه پخته باشند حاصل کند و آن صورتها را در آنجا نهند و بی



اینین بر سر او نهند و وصل را محکم کنند و هر وقت که خواهد در دهی یا شهری خصومت  
افتد و فتنه شود مترصد باشد تا سرخ سبکی از درجات مذکور طالع شود در آن وقت  
آن دیگر در میان آن شهر یا ده دفن کنند در میان ایشان خصومت افتد و  
یکدیگر را ملاک کنند و اگر در خانه شخصی دفن کنند همین خواص در صورت مهت



طالع دیگر هم از آن او بجهت تخیر و خوش و سباع چون  
برنج بچهار درجه ثور یا بیت و چهار درجه جوزا  
یا اول و هشتم اسد یا نوزدهم جدی یا نهم دلو رسد  
و اخواب مقارن او رسد و اگر مقارنه شمس اتفاق

یافتد باید که برنج یکی از این درجات طالع باشد و اخواب در تاسع یا عاشرا یا حادی  
عشره و در آن وقت سخاس سرخرا گرفته و بر شمال سردیکه بر شیر نشسته باشد و  
بر سر نهاده و او را شش شاخ بود و بدست چپ او خردی و بدست راست گزری از  
از این دگر صورتی بر اینوجه بکار نتواند ریخت هر یک از مرد و شیر و خوس تنها  
بریزد و بعد از آن با هم ترکیب کند و سواد آن پاک گرداند چنانکه صورت خوب  
شود در هر دو دان فارس سوراخ کند چنانکه در اندرون شیر رود و از آن سوراخ  
یا سخاس استوار کند و هر دو طرف را سواد آن مالده تا سران سمار بدید نباشد پس  
از آن دیک اینین یا سیمین هند و روض زیت در انجا بریزد چنانکه تا به نهم  
بالا تر از آن صورت باشد و چون برج اسد ابتداء طلوع کند زنیان دیک آتش  
مستدل بر آفرود تا بجوشش آید پس آتش ترک کند تا آن دیک آرام گیرد و باز چنان  
آتش کند تا جوشی دیگر برزند باز ترک کند تا آرام گیرد و همچنین تا هفت نوبت پس  
از آن برگردد و چندان مالده که از زیت باقی نماند و هفت شب در برابر برج اسد بایستد  
و اخلیل الملک بخور کند و چون برج اسد فرورد در بر دارد و هر کس که مراعات اینین  
کرده صورتی چنین فرآید و با خود دارد همه سباع و دوحوش سحره شوند و اگر در میان  
ایشان سجنید را نگاهدارند و هر جا که طلبید بیایند و صورت در اول صفحه اخیر نوشته

طلسم دیگر سخته طیر چون عطار دیار زده درجه حمل یا شانزده درجه  
 ثور یا هشت درجه جوزا یا بیست و هشتم سرطان یا پنجم سنبله یا چهارم و پنجم دبیت  
 و هشتم میزان یا بیست و یکم دبیت و چهارم عقرب یا اول دلو یا چهارم حوت رسد  
 در افق مشرق باشد و زهره را با او نظر مقارنه یا تالس و شتری از او ساقط است  
 از زنجیر زمانی یک مقدار ی تمام و یک یک بگذارد و در وقت معین که گفته شد صورت  
 طادوسی که کیر اینجا چین و دم کرده باشد فرو ریزد و انرا سه دان پاک کند و سپین  
 او صورت هدری نقش نماید و بر جانب راست در زیر بال او صورت کبوتری که  
 دانه چسبند و بر جانب چپ صورت بطی و مجموع این صورت نقش را جدا نموده  
 تصحیح کند تا خوب نماید و بعد از آن هفت شب در برابر بنات الخش مصطفی و شکر  
 بخورد که چون از تخیم او فارغ شود چون طالع وقت برج جوزا بود و در چای یا رخ  
 از اجزای کچ مثل ستونی بمقدار شانزده فرس بدارد و بر سر او و لکی از چوب نارنج  
 بمقدار نه زرع یا رخ ذرع نصب کند هر چند در آن تر بود بهتر باشد و انرا بر آن  
 ستون چنان محکم کند که بادی سیل لطیفی نکند و سر انرا بصفحه چهار نشسته یا اینجا  
 بمقدار بشری دراز پوشاند و بر سر آن مجموع صفحه دیگر بنهد و آن طادوس را در  
 آنوقت ریخته بود هر وقت که چنین کند همه مرغان مقدان صورت کنند و  
 مطیع او شوند و این طلسم بس عزیز است و فوائد بسیار دارد و صورت بر دوشی  
 که نقش شده است طلسم دیگر سخته ایلاف چون زهره به بیت و پنجم درجه حمل یا دوم  
 یا چهارم دیار و دهم دبیت و یکم و هفتم ثور یا هشتم جوزا یا بیستم و  
 بیت و یکم دبیت و هفتم سرطان یا نهم و چهارم دهم سنبله یا اول  
 و چهارم و دهم دیار و دهم سنبله یا چهارم دهم میزان یا شانزدهم  
 عقرب یا بیست و دهم و نوزدهم جدی یا سیم حوت رسد و  
 قمر مجاهد زهره یا تالس و او یا مقارن اقیاب و سرخ از او ساقط است  
 کهنی از حبل جبر و در بزرگترین و خوبترین آنچه دست دهد و بر اینجا صورت دیگر



که متعلق باشند صورت کبوتری که بچه را دانه دهد و صورت شاخ در میان نقش کند  
 و ما دام که زهره بر دایره افق شرقی بود این عمل کند و چون در صورتها فارغ شود و چهار  
 گوشه آن بکین چهار سو راخ کند بر هر سو راخی پنجمی از زهره برد و در سو را سو دهان  
 مالده چنانکه با بکین راست شود و چون زهره به همان حالت عود کند بستاند از زهره  
 و سیم اخرا ی ستادنی و با هم مزج کنند و انگشتی خرد ریزد و آن بکین را جلادند و  
 بر اسنخ ترکیب کند و بعد از آن در قلع آبکینه پاک بند و سرانرا سنجید که از جنس آن  
 باشد پیوسته و در برابر زهره هفت شب بخورشک و زعفران و کافور  
 تخم کند در اول شب یا در اخر و هر گاه که زهره خرد و دانه را بردارد و هر کس که  
 این حاتم را بخورد و در دهم مردمان او را دوست دارند و زمان عاشق او شوند  
 و از فرمان بیرون نروند و روزی بروی فراخ شود و خواهد بسیار تجربه معلوم کرد

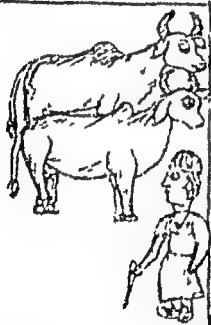
لقسمی دیگر از آن در نقی و تفرقه چون زحل با مزج سیم درجه عمل  
 یا بیت و دوم یا بیت و سیم ثور یا بیستم جوزا یا پنجم سرطان یا  
 دوم دبیت و چهارم دبیت و ششم اسد یا نهم میزان یا  
 بیت و هفتم عقرب یا هفتم قوس یا بیت و دوم جدی یا  
 دوم و پانزدهم دلو یا بیت و سیم حوت رسد و او بر دایره



افق شرقی بود و زهره از او ساقط و قدر در مقابل یا ترسیع بستاند قدری از سرب  
 و صورت دوم در که پشت بر هم کرده باشند در میان ایشان مردی که روی او چو  
 روی سگ باشد معولی در دست گرفته خرد ریزد و امیضورتها سو دهان پاک کنند  
 چنانکه عادت است و باید که صور بر مثال نمودی بود پس از آن در کوزه کلین سیاه  
 و سرانرا سنجید که از جنس او باشد پیوسته و هفت روز در آفتاب بند و چون شب اند  
 نر دارد و هر روز چون آفتاب در آید بمیچه و سدر و سبزه بخور کند تا هفت روز تمام  
 شود پس هر گاه که خواهد میان دو کس دشمنی و تفرقه اندازد قدری از نموی خاک بر آن  
 صورتها بچرد و آن هر دو کس را یاد کند و آنرا در جایگاه اجتماع ایشان بود و سخن کند

و هرگاه نتواند در خانه یکی از ایشان دفن کند که بزودی میان ایشان عداوت بدید  
 و از یکدیگر جدا می جویند و دیگر التیام نپذیرد صورت از قرار است که نقش شده  
 طلسم دیگر بجهت رام کردن حیول و دواب هرگاه شمس در یکی از این درجات ثمانیه  
 حلول کند و آن از ثور و اسد سلطان و این زمان از قوس جدی از دلو و در افق شرقی  
 بود و قمر از برج خود در یکی از این درجات ثمانیه که تاسع و عاشر و حادی عشر است  
 باشد و زحل از برج او ساقط بود در این وقت قطعه از نحاس گرفته و صورت همان  
 شب نقش کند و بقدر دقت در تصحیح او نموده و جای دوششم را سوراخ کرده  
 قطعه مینا بر شال دوششم بر او بنشیند و جهد کند که شمس در یکی از این درجات طلوع  
 بود و عمل تمام شود و بقدر مقدور از تراشه سیم اسب گرفته در یک لیلیف کرده  
 و از آب قراح پر کرده میباید این آب از جانی که دست باو برسد دقت برداشتن  
 مثل انهار و عیون اسب جاری بهتر است و بچو شاند چون سیم اسب خوب بچسبند  
 همان قدر بال اسب یا خریا ستر در او مخلوط کند بعد از آن تمثال را گرفته بجهال  
 برج قوس هفت شب تخیم کند و چون برج قوس غروب کند بر دارد و در وقت  
 برداشتن با عود و حب الفار بخور کند و هر شب چنین کند بعد از هفت شب عمل  
 تمام است و هر که این طلسم را بخورد دارد هرگاه نزدیک اسب و استر و خر شود باو  
 از آرنجیر سازد اگر چه گرسش باشند همه با او رام شوند و این طلسم با هر که باشد از  
 دواب عامله امین گردد و صورت اینست طلسمی دیگر بجهت زراعت و عمارت هر  
 زحل یکی از این درجات که از ثور و جوزا اسد و عقرب و جدی نزدیک کند و قمر  
 زهره در تثلیث یا تدریس یا مقارنه فقط مخارج او باشند و زحل در نفس دایره  
 افق شرقی بود یا ره از سرب و پاره از مس اخمر گرفته و در طریقی بگذارد تا مشرق  
 شود مثال مردی که بدست او میخ بود سندی که زیرین را میگذارد و بعد از آن  
 صورت دو کادشاخ دارد و مردی که تابع ایشان بود و گویا که تخم میافشاند بر سر  
 و تمثال را تمیز و لطیف کند تا بغایت صحت برسد و تا میشل را در جبال برج ثور

هفت شب تخیم نماید و هر شب از میوه در عفران و عروق زیتون بخور کند و وقت  
غروب برج ثور بر دارد هفت شب چنین کند و از زمین که اراده عمارت او دارد  
مدری خاک گرفته خیم کند و در یک طبق موافق با رذ و صفحه از رصاص کمر گرفته  
تمثال مذکور را بر آن صفحه میخ بکوبد و صفحه و یک را آب بپاشد و صبح کند و تمثال  
در یک گذارده با طبق مذکور خوب بپوشد و مفضل و یک و طبق را بجل خوب بپارد  
ستوجه طلوع برج ثور باشد چون ابتدا الطلوع کند یک راسخ ماضیه بر زمین که از  
عمارت و زراعت دارد نزدیک دو لای که آب بریزد و دفن کند باید که قریب  
میل باشد پس آب زراعت را در او جاری کند و میباید که نزدیک وی سهل  
زیتون غرس نماید مادام که این تمثال در آن زمین است معمور و مزروع میماند  
و هرگاه در تخریب او کوشند غراب نشود و صورت از قرار منقوشه است



طسم دیگر سبته تمریض و امامه هرگاه رخل در یکی از این درجاست  
که از جو زار سلطان از سبند از غریب از خوت نزول  
کند و بر آن شرفی باشد و قمر معادن او یا معادن مرغ  
یا در تریع رخل بود و عطار و بوجی از مخازجات مانع  
رخل بوده پاره از رصاص کمر گرفته در وقت مذکور گذارند  
در نایل کرده نرم سخن نماید اقل مراتب هفت مرتبه چنین

کند و چون رخل در جات مذکوره عود کند رصاص مذکور را بگذارد و تمثال  
مرد مرده در بن باکیه بر آن مرد صورت بیماری که زنی سوی ژولیده بر او کمر  
سکند بریزند و صورت را بقدر امکان ملطیف و تسخیم نمایند و در جبال رخل  
هفت شب تخیم کند و هر شب با میوه و لباده بخور کند و چون از تخیم و بخور  
فارغ شود و تمریض شخصی یا عضوی خواهد خرقه از کفن سرده یا از کرتی که با آن مرد  
باشد بگیرد و تمثال را بر آن خرقه بچید و سر تمثال را با او مطابق کند و در منزل  
آن شخص که اراده تمریض و غیر او دارد دفن کند خاصه در موضع منام و جلوس

تا که این میسر نشود در یکی از اطاعت های آن که اراده ایقاع مذکور است را دارد دفن  
 کند باید که وقت دفن نفس عامل متوجه مثلث باشد یعنی که تا این طلسم در زنتی  
 مدفون است آن شخص نهیض است و گذر کند هر که در آن سر باشد این طلسم میسوزد  
 و در آن شود بسیار است و صورت مذکوره از قرار منقوشه است طلسم دیگر چنین

توه یا ه و ح و ط و ک و ز هرگاه زهره در یکی از این دو درجه که از  
 دیو و درخت است قمر و مریخ بنوعی از چهار جات خارج او  
 بودند خصوصاً مقابله و هرگاه زهره این صفت در افق شرقی  
 باشد صفحه از نس معتدله بگیرد و بر او مثال مردی که  
 بر پشت خائیه باشد و زنی نشسته و زن دیگر بر پشت



خوابیده هر دو بار بر داشته و عورت را کشوف ساخته و مردی دیگر باز او  
 نشسته با دگر خود بازی میکند و نفوذ شده و میباید که این نقوش در صحت حسن  
 و شباهت و رعایت باشد نقش کند و صفحه را بر گرسی گذاشته در جبال قمر  
 هفت شب تخیم کند هرگاه قمر غروب کند بر دارد و در هر شب وقت وضع مثال  
 جبال برج قمر بالبان و سنگ و زعفران بخور کند بعد از تمام هفت شب تمام  
 چون اراده کند که این طلسم را عمل کند باید که مدام بر او نظر کند حتی تا قبل نماید که غرض  
 حاصل است طلسم دیگر سحبه ولادت هرگاه قمر در یکی از این دو جات اربعه که از  
 سحبه قوس جوت بود در افق شرقی باشد و ناظر شرقی باز زهره بودند باید که صفحه  
 از نقره بگیرد و صورت زن حامله جاریه که بر کف طفل چنین دارد و مثال طفل  
 که در گهواره بوده باشد بر او نقش کند و مماثلت این تا مثل را بقدر مقدور ملاحظه نماید  
 و هفت شب در جبال برج سرطان تخیم کند و هر شب بالبان و سنگ و حب الغار بخور  
 کند چون از تخیم و بخور فارغ شود زن قبل از مجامعت یک ساعت بر خوست تا مل تمام  
 نماید و نظر دوام بر آن نقش کند و وقت مجامعت نزدیک سر خود بگذارد و در حال حامله  
 شود و صورت از قرار منقوشه است طلسم دیگر چنین





و عفار ب باید قطعه از فاذر اعلیٰ خوب بقدر مقرر گیرد و وقت طلوع برج عقرب  
 صورت باری و عقربی بر او نقش کند و جدا کند که وقت کمال طلوع عمل مذکور را  
 تمام کند چون او را در آب بشوید و همان آب را بخار و عقرب گرفته و در فی اسحال  
 او را بل شود یا بخار و عقرب بدید زهر از آنها بر طرف شود صورت آنها از انقراض  
 طلسم دیگر در شفا و امراض بدنی هر که در دسردار د باید صورت برج حمل را مضمون  
 و یک ساعت بر او نظر کند بعد از آن بر سر به بند و البته شفا یابد و گدازک خلق  
 در د کند صورت برج ثور را مضمون کند و هرگاه معده یا پهلوی در د کند صورت سنبل  
 مضمون کند الخرض اعضا و منسوبه به مرض چنین است ایند کورات باعتبار حال  
 برج است اما باعتبار بیوت گفته اند که هرگاه دل در د کند صورت درجه های  
 بنیت منوب بصدر را با درجه مقابل او مضمون کند و اگر درجه سجب مولود دال بر آن  
 عضو بود او که است مقصودیم در طلسمات کو اک سبعة سیاره است  
 طلسم اول سحبه شمس است اول روز یکشنبه وقتی که شمس در برج اسد باشد و غیر  
 محدود و الدرجه بود دیگر گاهی که حد شتری سجد و د اینها باشد که بلج است و حدود  
 ایشان حدود بالین است باید بقدر مقرر طلای خالص بگیرد از او تمثال شخصی  
 بریزد پس تاجی از زر تنج مقدار چشم او بر سر آن بندد و بجای چشم جوهری که شبیه  
 چشم باشد بنشاند و بموضع ناف که بوزن هفت قیراط باشد بنشاند و در نزد خا  
 یا حلقه طلای باریک در گوشهای آن کند چون شمس در اول ثانیه برج اسد رسد  
 تا تمام پانزده درجه و پانزده دقیقه وقت طلوع شمس در آفتاب بگذارد و روز  
 در کلاب خمیر کرده باز تمثال را از سر آقدم ببالد و هفت روز دیگر در آفتاب بگذارد  
 و باید این تمثال را بگیرد و در کیش در محل تاریکی در بالای مبنی بگذارد و پس  
 در ساعتی از روز داخل آن محل شده تقدیس و تسبیح شمس کند و مدح و تعظیم سجده  
 او در دس تمثال را باز معطر کند و سه روز دیگر بگذارد و باز در بیت تاریک بر  
 سه روز دیگر صلوة شمس سجا و در پس در موضع روشن بر منصبه نصب کند

که عمل تمام است فوائد این طلسم آنست که در دجله و معده و النجلیا را نافع است  
 هر که این تمثال را بخورد دارد در نزد همه کس مغرور و مکرم باشد و با هر که خصومت  
 کند طغیان بدقولش مقبول همه کس میشود طلسم دوم متعلق بقبر است  
 طریقه اینست بگرداند تمثال نقره خالص و در وقت نزول قمر بر اسب سلطان  
 و طلوع سلطان در وقت خالی بودن سلطان از دینب اما اگر اسب در سلطان باشد  
 خوب است تمثال زنی که عضوی از اعضای او را خورده باشد یا خورده باشد و اجوف  
 باشد بریزد اما بضعی اسهل باز و قدری بزرگ قطوانی سفید گرفته در کیشانه  
 روز در کلاب گذارده با کلاب در جوف تمثال ریزد و هفت شب در جبال  
 قمر تخیم کند و قبل از طلوع شمس بر دارد و هفت روز در جبال شمس بگذارد و از  
 خشک شدن آنچه در جوف تمثال است اندیشه نکند غرض آنکه شمع شمس قمر را  
 بر آورد و در پس بیت قصبه که همه بیک اندازه باشند گرفته و با بر لیمان  
 به بندد بهتر است که چند موضع از آن به بندد و بیاید که در ازنی قصبه ده ذرع  
 باشد پس سنگ مرمر سفید که بر هر بیت خشت باشد و در ازنی آن نیم ذرع بود و در  
 نیز چنین باشد سوراخ کند و سرهای قصبه را در آن سوراخ کرده و اطراف آنرا  
 با آهک تخم زیت و آب بکشد و در وسط آفتاب خشک کند و بر سریت دگر گذارد  
 پس قصبه ها را نیز با آهک مذکور مطین کند و بعد از خشک شدن تمثال را بر بالای  
 آن سنگ مرمر نصب نماید و بیاید نصب آن در وسط قریه باشد یا وسط موعی  
 که اراده نمونیات آن دارد و این طلسم بجهت غالب امور خاصه انحاء نزع  
 و اشجار و تسبیل سیاه سحج قوه و قس علی هذا طلسم سوم مرزحل است و خوب  
 بشمار دارد مثل تبرید و احداثات و غیر آن بیاید تمثال سر بزرگی بسیار و مثل شخصی  
 که مربع نشسته باشد ساخته و از خلق با جوف از سوراخ کند چنانکه جوف دارد  
 بکشد و دو دست او را بر باطن هر دو ران او هر یک را بر یک ران او بگذارد و با جی از زنب  
 ساخته بر سر او بندد و سر و ریش را سیاه کند و از ترایق مصری خوب از نوج

خلق خوف از پر کند و سنگ سیاهی که او را حماهن گویند گرفته با سوهان کرد  
 کرده پاره در خوف او بریزد چون خوف تمثال از ان تریاق و براده سنگ  
 بر شود و سوراخ را مصطکی خائیده پر کند و این حروف که نوشته میشود بر سینه تمثال  
 نقش کند و بعد بر مقدار نقش را سطر کند حروف اینست **هـ** و بیاید که وقت  
 نقش بر صی که زحل در اوست طالع باشد یا قبل از ان به پنج درجه یا بعد از ان  
 به پنج درجه طالع بود و احوال است پس تمثال را گرفته پیچیده شب در جبال برج  
 زحل تخیم کند و قبل از طلوع شمس بردارد و اگر در شبهای تخیم زحل در مغرب  
 طالع بود سیکو تراست بعد از غروب زحل تا آخر شب سخت بخوم بگذارد و بعد از  
 اتمام این لیالی کوکی از نبات انخش را پیدا نموده هفت شب تخیم و قبل از طلوع  
 برداشته در سردابه تار یک بگذارد درین هفت روز تمثال را س کند و کسی  
 داخل ان سردابه نشود البته عمل تمام است و موجب فوائد و آثار کلیه است طلسم  
 چهارم مرسته ی راست اثر این طلسم قطع بایدن بدان مغرط که مالک زرع و بدن  
 باشد و صنع نزول صواعق میکند و این طلسم نزد ایشان سمی باسم تفسیر المبارک و با  
 چون عامل اراده عمل کند بیاید که یک جزو از ذریب و سه جزو قلعی و یک جزو ابر  
 و سه جزو این نرم بیاید که توان ان این را نرم نمود و برابر همه اجزاء این چینی  
 سفید که اعلی باشد در سفیدی بگیرد و لازم است که وزن همه اجزاء پنج و پنج  
 استار و سه درهم و چهار دانقه باشد پس در وقت تمثال ریختن تبرقیب نسک  
 دین مخلوط کند مثلاً در سبک ابتدا نرم پس سجدید پس بدب پس مس پس لب  
 پس قلعی دوم بار بوق سبک نماید چون که اخته شود و چرک را پاک بکند  
 و سیم بار بگذارد و از او نرات مدور و الوسط که وسط او اندک تعقیری داشته باشد  
 این را خوب جلا دهد و بر وسط این حروف نقش کند  
**خ**  
 عمل این بار و وزن زینت از خالی خوب تدخین کند و شانزده شب در جبال  
 مشرقی تخیم کند عمل تمام و فوائد کثیره دارد طلسم پنجم مر سنج راست این طلسم تخیم



و معنی فوائد بسیار است باید که خاک معروف با سوانیت بگیرد و از خاک شش  
 مصر پاره اخذ نماید و از چهار جانب اصل بر سن پاره خاک بردارد و از جانی که در  
 بلاد صحیح محفوظ است بگیرد و اما بپایید که اید اگر یک نداشته باشد پس صمغ عربی  
 گرفته خاک را با سی استار که مجموع پنجاه استار باشد جمع کرده با آب نیل صمغ  
 کند و گرنه با آب عذب شیرین مثل آب فزات چون صمغ منحل شود خاکها را با آب  
 صمغ خیر کرده از آن تمثال مرد و مرثه سازد و تمثال مرد را از تمثال زن اول کشد  
 و سر از این نیز بکشد و الت مرد و مرثه باشد و در موضع نهانی زن ثقبه کند که با اندک  
 الت مرد باشد چنانکه اگر الت داخل ثقبه شود و منطبق گردد و تنور را آتش بندید  
 کند چنانکه خوب خورف شود پس رنگار را با آب ترک کرده این نقش کند چنانکه هر  
 نظر کند ظاهر و سنگاره بید پس بار و غن زیت جنوب تدبیر کند چون عطار  
 صورت مرد و در



در سبیل یا در جوزا باشد یا زده شب  
 در جبال عطار و تخم نباید و قبل از  
 طلوع شمس بردارد و لطف گوید که اسلاف  
 تربیت مصر امر کرده است باعث  
 انیت که مصر را از تعلقات بعبارد

ستمده اند و از خاک غیر مصر هم ممکنست ولی بحدت ستادی مؤثر است و باید  
 مقصد چهارم در علم دعوت که الک بدانکه از شرایط این علم انیت که بواسطه قرب قمر  
 بعالم سفلی ابتدا تسخیر او کنند چون از او مطلوب رسد بواسطه آدبه تسخیر عطار و مشغول  
 شوند و بواسطه او تسخیر زهره و مهل گردند و هر سه را که تسخیر نمودند بواسطه آنها تسخیر  
 و بواسطه این مجموع دون زهره چه او ضد مریخ است بتخیر مریخ و علی هذا اول اختیار  
 طالع وقت استیای این عمل کنند چه ان رکن اعظم است در این قسم و در ساعت زهره  
 ابتدا کنند و باید که برج طالع از برج سنجیمه الطلوع بود و مریخ قوی احوال در درند خاک  
 از نظر عطار در دخل و از تریع و مقابل شمس و اطر مشیری بنظر تلیث یا ندیس و شری

در نهمه در درجه طالع یا رابع با سابع و قوی و مقبول و سابع از نظر سنجش محفوظ و در  
 طالع قوی حال و باید که میان مریخ و عطارد و مریخ گونه نظری نباشد و باید که شمس  
 در پنجم باشد یا نهم یا یازدهم بود و هرگاه مریخ در یازدهم باشد و زحل در ششم یا  
 دوازدهم لیکن ششم بهتر بود و عطارد در دهم و باید که درجه طالع ثوابت بود  
 و گوئی از کوکب ثابت بر مزاج سنجش در او نباشد و باید که قمر در سرطان یا ثور  
 نباشد بلکه دایم بود و مقارنه با آفتاب چنانکه میان او و میان آفتاب دوازده  
 درجه بیش نباشد یا محصور بین الحین یا میان او و دنب کتر از دوازده درجه  
 فی السجده باید که از جمیع سعادات خالی بود و همه احوال او بد پس هرگاه چنین وقت  
 پیش از آن سه روز روزه دارد و برخی گفته اند که از روز سه شنبه روزه بدارد  
 تا بدو شنبه روزه دارد یعنی هفت روز روزه داشته باشد و در جای که تفریق  
 داشته باشد همچون کشت زار و چشمه مسکن سازد و لباس سبک بپوشد و خوش باد  
 مطلق داشته باشد در پوشد و چون وقت در رسد بجل شروع کند و بتدریج تحلیل  
 غذا کند چنانکه صفای پی در پی در درون او ظاهر شود و مزاج را متعین کند و اگر تحلیل  
 اکل گوشت نماید احسن و الا باید از سینه یا دست بود و از اعضا تنه منسوب است  
 و از این اعضا آنچه بتواند بصدقه دهد و باید که بمیت و مقبول نظر کند و ابدان  
 حیوانیه را که در مریخ چیز از سر بخاند و در لطافت و طهارت بدن و لباس سبک  
 نماید و احتیاط کند که نخورد و چینی نشود و چشم چپ خود را از نظر کردن سخنی  
 قبیح بگذارد و هر سه روز موی خود را ببرد و چیزی گرم و تر نخورد و در علوم  
 علوی فکر بسیار کند و بالوک نشیند و اگر نتواند با اهل علم و اشراف و بجا فور  
 بهم ایستاده سخنر کند و بعضی برانند که حب البان و از خرد و طلق و صمغ و حب  
 و اتقان و صمغ و رطیب همه را مسادی یکدیگر بستانند و بکوبند و با شیر زنان عجن  
 و در مجمره نقره بدان بخور کنند و رعایت این شرایط در شب پیش باید کرد و در  
 حمامی در براندازد که در او شبه سرخ و شبه سفید باشد و اگر از نقره بود هم

و چنانچه از اسما و اعظم حقتعالی بآخود دارد و چون این شرایط رعایت نموده باشد در  
برابر قمر منخرف بایستد و باید که انحراف او از جانب چپ و چشم راست بدو نظر  
نگردد بلکه چشم چپ سه کمرت بدو نظر کند و در کمرت سوم بگوید آنها الملک الکبیر و ای  
الرحیم برسل الرحمة و منزل النعمه فاتح السعادات و حصل المرادات یاظم مصالح البلاد  
و معطى منافع العباد المتحرک باسحر کة الابدیه التی ہی اسرع حركات الکواکب لاجل استخفاف  
الاجناس و استيفاء الانواع المعقصة على كل النوع الاصطناع جامع انوار الکواکب و  
ما قلنا و المعطى الاتصالات العلویة و قابلها المتفرقة بتقسیم فلکها منارل و قد جعله علو له  
فی کل واحد منها سبب انوارل نیاطر کل ثابت و سیار و منتقل من اطوار الی اطوار  
بما یرج الکواکب بطبیاعها و تارکها فی صنایعها و یتبدل من طبع الی طبع رعایتة للرافل  
و عناية بالکائنات من المسهل الی التبع الاول طبیعتک الارض منزل الامطار و  
الفضة فی معادن الاحجار مستحق الارزاق و ترضع النبات و اسجدون من یدی الاحسان  
الموید من عند العليم القدیر اللطیف الخیر جلت عظمتہ و عمت کلمته تنقش المواد الخضرية  
بالنقوش الروحانية و تصور النطف الانسانية بالصورة النورانية و اهب الانسان الی  
الاشکال و احدها حصول ما یرج العلم و السخاء و اللطافة انی مقدر کما لک و مقصر علی ما خلقت  
کما لک و کیف لا وانت خلیفة النبی الاعظم و واسطة الصیاء الاکبر فی افاضة انجیزات  
علی العالمین و المبدء الاقرب فی عالم الکون و الف و د و شمسک یا و اهب النخل و ما یرج  
العقل و بالذی دورک و نورک و فی الافلاک سیرک ان یقتدر فی لعبایک ان یخبر لیه  
و مناسکات السجدة فانتم المحضون بالرافة و المتعین لرفع الافة و همچنین سه بار سجد  
و سجده کند و هم در ماه هر وقت که او ضعیف اسحال بود این کلمات بخواند در ماه  
دوم و قشیکه متوسط اسحال بود و بخواند و در ماه سیم و قشیکه قوی اسحال بود در موضع  
شرف خود و اتصالات یک حاصل بخواند و چون سه ماه انی عمل کند میان اینا این محبت  
حاصل شود و باثر محبت در ماه پنجم و ششم بدیداید و این شخص هر قدر عاشق کرد و در حق  
از او صبر نتواند کرد و اثر این مدت تندرست و معتدل المزاج بود و خبرهای خوش بسیار





در خاجه فضلک ما رختتم و ساکتیم باشکالیم استکبار حق معطیک مرزه المواسف  
محلک مرزه المناقب ان تقیض علی قوه من قواک و تعطینی کذا و کذا و در نوبت اول  
باید که سه حاجت از ان چیزها که بد و منسوب بشتر نه طلبید و باید که در وقت حاجت  
مسعود بود یا متصل سعیدی و در جزا باشد پس بگذار د تا باز بدرجه شرف رسد  
و باقی حاجات منسوبه بد و همچون عقل و منطق و لغت و لغت و فلسفه و کلمات و نجوم و  
حساب و علوم شکله و سفید و در زیر یکسکه خواهد و اطلاع بر امور خفیه و تجارت  
نافعه و صناعات بدیهه چشمهای آب طلب دارد که باذن الله تعالی روا کرد  
تسخیر زهره در این عمل بقبر و عطار استعانت جوید در وقتی که قمر بطارد متصل  
نباشد بمقارنه پیش از اجتماع و باید که قمر متصل بزهره باشد و چون شروع کند روز  
شنبه روزه بدار د تا پنجشنبه و کبوتری سربک ابلق باشد و جگر او بخورد و جاننده  
در بوشد و خود را بلالی و جواهر که دست دهد بپاراید و مشک و عنبر و عود و کلاب  
خوشبو کند و لباندار عود و مشک و سک و قسط و زعفران و لادن و صندل و مشک  
و ورق صمغ صاف و اصل البوس را اجزای مساوی دهجه را بگوید و بکتاب عجین  
و در مجمره نقره کهن بخور کند و مجلس شراب مهیا دارد و بسیار اید و امار و خوب  
گویند کان مرغوب از زن و مرد بقدریکه تواند حاضر کند و بر عتره که برابر طلوع زهره  
باشد بشیند چنانکه طلوع کند در نظر او باشد و بر بالش بنزنگیه کند و باید که جمله او  
شراب و سباط و فراش و جامهای حاضران سبز باشد و خورش ایشان گوشت سینه  
و در آن دینه باشد و این مجلس را پنجمین سه روز مهیا دارد و اینست در روز شنبه  
در شب بزنا گذراند و شب سیم چون زهره برآید بر خیزد و او را خدمت کند و بگوید  
ایها السیده العالیه الکریمه السیه السحیه الملیتمه الضاحکه السخوۃ العاشقه السحیه  
اللینه المتخلیه باحسن الصفات الرقیقه المحل الانیقه اللؤلؤ الحسنه و الصحیه و المجاهد  
المحبه و الصباقة و المسمرة الموصوفة بزجاجة العقل المدکوره بفرط الملاحة ذات الاحوال  
اللطیفه و الاسکان اللذیة المکوسقیه المطهره المترویه بزور و اجمال و السهقة صاحب الکریم

المنیر والنفیس استلک بالنور الذی لا یزول والجمال الذی لا یجول والغر الذی لیس فوقه  
 عز و بالا سم التجل المجد ان تعطنی مطلوبی و باید که اظهار عشق و محبت او کند و اشعار و یابی  
 و عربی که در باب عشق باشد بخواند و تصنیع کند تا مقبول او گردد و علامات آن باشد  
 که اسباب لعل او بسیار باشد و امر او از زبان بدو میسر گشتند و بی طلب و رغبت  
 آید و باز بونی دیگر مشغول شود و بشرایط مذکور قیام نماید و بعد از سه روز هر حاجتی  
 از خواج که بدو منوبند از لعل و لعل و طرب و زینت و صورتیابی خوب و حلویات  
 و نطق و مهارت در سخن و مثال آن بخواجه کتخیر شمس چون اراده این عمل کند باید  
 در موضعی باشد که با قناب منوبست همچون بلاد ترک و بنشاپور و طوس و امیر و  
 و هرگاه دست دهد در فارس و بابل و اذربایجان و در خانهای ملوک و قصور و ارسته  
 و جامه حریر بپوشد و زیاده بپوشد و بخواجه قیمتی خود را بسیار بد و باجی از زر مرصع بپوشد  
 بر سر بند و سوار زرین مرصع بر مرکب دست کند و انکشته های نازنین بر کفن یا قوت  
 سرخ در انکشت کند و انکشت کند و بستاند زعفران و میوه دلک و جواهر و خود و مویر  
 و طلق و نای و بگوید بشیر کا و عین کند و در محسب زر بنجم که سحر کرد و چون آفتاب  
 بآول دقیقه حمل رسد طالع وقت اختیار کند و باید که آس باشد و از شخص عالی  
 و اگر سحود در طالع و صایع باشد با نظر غمی سحود و بهتر باشد و سه روز روزه دارد  
 و بعضی گفته اند که روز شنبه استبد کند و تا یکشنبه روزه دارد و کوساله قربان کند و از  
 جگر او سحود در بوقت افطار اگر گوشت خوردار گوشت دل بره خور و بسیاری از آن  
 نیز نصیقه دهد و بجا نوا سیکه بدو منوبند همچون شیر و طیلس و غنم بسیاری از آن بخورد  
 و چون شرایط تمام شود اگر آفتاب بدرجه شرف خود رسیده باشد بهتر بود و اگر  
 انوقت غایت ارتفاع آفتاب بود بهتر پس بجنوع و خشوع بالیستد و بگوید آیه  
 المستغنی و الملک المستولی السید القادر و السند القاهر الذی خففت لاشراقه اخلاق  
 الوجوه و اسفر سحبه صباح السجود و المتفرد باقسی العز و العلاء و قصار الرفعة و السناء  
 المستمد من العالم العلوی و الصقع العقلی من امداد الفیض اکملها و من استنباب القوة و کمالها

اجلها واجلها الذي ارتدى برداء القضا والضياع في ليله مدد لتقص تقبيل النور في  
الابد فصرى في كل مظلم صوته فاصبح شرقا وابسط على كل كفيف شعاع نوره فاسى  
سوقا قد تجلى من الاسكال بافضلها وتجلى من الالوان باجلها واحتوى من النحال الكريمة  
على احمد واستولى من الافعال العظيمة على امجدته قائد الزراري ومديره وكفيلها و  
مصرفها وسعدته ونخبها ومقورها ومحررها انت الملك وهو اسخا زم وانت الاصل و  
هم الاخوان اذ اطلقت انوارك وسطعت ارواحك انجبوا واستروا خائفين وحين  
خافعين خاشعين لعلو رتبك وسمو درجك واذا استرقت ارواحك من جنابك  
المقدس الى عالم الكون والفساد لعلته العناصر من احوالها وعزت الاركان علانها  
يا ما عشت الرياح اللوايح من اماكنها ومنزل الاسطار السوايح من موطنها وضطر الرعود  
لنصيبك مامع الهواء بمقارعها وموقد البوارق ليخطف ابصار الناطرين بقوادعها  
انت الذي يرتفع التكب بجبك من حضيض الدل والشقا الى اوج الغزه والعلادير  
المعظم بذلك من سفح المهانة والاسكانه الى قلة العظمة والكبرياء حتى مغاذلة النفوس  
المستولية على مشر الشبر ونذهن لها بجباره من الاسود والاحمر اهبها المقدس من معارضة  
الاضداد ومشكلة الازداد والمنزه من النقيضات والتأثيرات السفلية المتغايرة من ان  
تصرفه وجوده العدد الراني للاحصى ثناء على حضرتك المطهرة موافقة المكرمه وكيف  
لا اعجز وقد حارت العقول في اكناهه عظمك وطارت الامارات في ادراكات رجبك  
وقصرت اجنحة الادم من ان يحوم حول حصى كبرياك اسئلك بحق عزك وعلائك و  
رفعك بهائك وعز شرفك ونهات كرمك وبالاته الاعظم الذي خضعت بهذه الحان  
وحلايك بهذه المكارم ان تقضى حاجتي وتعطيني شؤلي ويغفر علي ما مر لي من الاثام  
على خرائن العلوم وكمنز احكمه والاستعلاء على جنس الناس ومعه الشبهات اهل الكرم  
والجود والعبد المخلص لواجب الوجود ليس سجده كذا كرسيدان بدرجه شرف ودرج  
بابند از اوقت بالاستد وخدمت كذا يا جاشه نگاه كه وقت ارتفاع بود و اگر مطالب  
او در توقف افتد بدان سخايت تماشاه بگذرد چه بعد از ان آثار قبول ظاهر كرد

وقت و عقل از یاد شود و مهانت و مکانت او در دل خلن افتد و باید که بدان بخورد  
 شود چون کمال شمشیر بر آن ملاطبت نماید باز خود را پنجه های مکه ذکر رفت بسیاراید  
 چون بدرجه شرف رسد بایستد و حاجات مکه بدو غنوب باشد از ملک و ریاست  
 و شرف و غلبه و قوت و عقل و طمانت و کنوز و دفاین در خواست کند و بعد  
 از آن خدمت بجای آورد که او عطیه خود بدید و باز خدمت او را ترک نکند و بدان  
 نیز مداومت نماید بلکه در هر سال چهار نوبت بوقت انتقال او از فضلی افضل این  
 خدمت بجای آورد و در نخست سخن از او دفع کند تسخیر مرغ باید چون ابتدا تسخیر  
 او کند در جدی یا یکی از خانه های خود بود و از نخست خالی و باز هر هیچ انصافی  
 نداشته باشد پس جامه صوف سرخ در پوشد و کلاه سرخ بر سر بند و از صف و کلاه  
 سوار و خاتم در دست کند و از روز چهارشنبه روز کیر و تار و زنه شنبه روز واد  
 و در روز هفتم اسفودی سیاه دشتی بکشد و جگر او بخورد و از کبوتر و صدف و تخم  
 و از خر و افیون و دار فلفل اجزای مساوی همه را بکوبند و در مجره آهنین بخور کند  
 و شمشیر برهنه خون بود در دست راست گیرد و در بریده در دست چپ و اگر  
 آدمی بود بهتر بود اما باید که سر ترکان نباشد و اگر گوشت خور باید که سر گوسفند  
 و ترکان را حقه صاف آنها که اشقر باشند از آن بدید و در برابر مرغ بایستد و خدمت کند  
 و بعد از روزی که او را اضطراب حاصل میشد روی بر خاک بند و اگر ده روز بوده  
 باشد ده نوبت و هر گاه کمتر بود هم بمقدار آن و بعد از آن سر بر دارد و سجده بایستد  
 و بگوید یا ابراهیم در قده الرریه و منزل الملوك عن کر السیما و مدبر السجبارین و من  
 دما و المتلحن بالاصل فی العتیل و القال و المرء و السجدال و اراقم الدنایا و القاتل  
 الشرفی الدماء و بابها و الشیخ القوی له ملک السدی الغضب المتقلب السجابر العاص  
 القاهر القادوم الکاسر ذو السیف اللامع و السجید القاطع صاحب السطوة و العز  
 غالب السجوش مادم العروش کثیر البأس و الشدة عظیم القوة و العظمة السکوتی  
 سن و مهب لک قواک و صفاتک ان تعطينی کذا کذا و حاجات مکه مناسب او

باشد از فتح قلاع و تخریب دیوار و فتح جبابره و مانند آن درخواست کند و باید که بطریق  
کمند و آوازه این نباشد و هرگاه که از او حاجتی طلبید اول از افتاب دفع شر او را در خوا  
کند تا او را نسوزاند و تسخیر مشتری ابتدا بدین عمل وقتی باید کرد که مشتری در خانه  
خود یا شرف باشد و اگر میر نشود در خطی از خطوط او باید که از نخست خالی بود و  
در تسخیر او استخانت بمرنج جوید و چون شروع خواهد کرد و جامه های نیکه بنشیند  
بمشتری از خفته رنگ و اصل پوشد و دیوار و خواتیم خود را بیاراید و تسبیح در دست  
گیرد و باید که مصحف یا چیزی از دعوات یا خود دارد و در هیچ حال بعتق مشغول نگردد  
و روزا دینیه روز و بدارد تا پنجشنبه بر دوزه باشد بنان و آتب افطار کند و از مال  
حلال انقدر که تواند نصیقه دهد و پیوسته بذكر حق و تسبیح و تمجید مشغول باشد  
و بمیعه و مسدروس و قصب الرازیانه عود و صمغ و مسنور و حب الغار اجرا  
مناوی در مجمره رصاص سعید بنحو رکذ پس روی بقبله السیاده و بگوید یا ایها  
الطاهر التقی السجد القادر البکیر العطف الصادق البر الشریف العطاء و رئیس العلماء  
والاولیاء الباسک البعید بنماحرن و اسحق الکیم الامین السخی العظیم السید الاول  
القاهر الماهر حسن لصفه بسیط العلم جمیل العقل صفی الفهم اعظم الصعود مستقیم الراي  
مفتدا حکم و الطهاره و اصل النکاح حق حلال مکانک در رفعة موطنک و اشراق  
نورک و غر و حبک و طهاره طینک آن تخطی مطوبی و تسبیح دعوتی و تحصل غنی  
یا سید الکواکب و اسرار السیارات و قاضی الحاجات اسئلك بالاکه الواجب لذاته  
التمنی لا تقبل التلقی الی شرح حلاله و لا بدیر که اسحاس و الامکار اسئلك بن الغفل  
قاصر عن ادراک اسئلك بن تعلی عن الاسم و الرسم الذم احتیاجه عن کل علم و عقل  
اسئلك بالمره عن شایسته کل جوهر و قوه اسئلك بحق الذی حارت العقول  
و الادکان الیه بالقدرة الغره و العسل و الفردانیة ان توصلنی الی ما سئلك بحسن  
النظر یا بهی الوجه یا نور العینک یا صاحب النوایس اجب دعوتی و خضوعی لک پس  
سجده رود و حاجتیکه بد و بنشیند از مال و نعمت و مدد او بیاست و مانند آن

از آنجا که بیک ماه طول نکشد که او میل بدو کند و حیرات و مبرات بسیار بدید  
 تسخیر رخل باید که رخل در بیت خود باشد یا در شرف و جدی ادلی باشد و هر  
 چند نظر کوکب بدو بود خوب نباشد و هر قدر نظر کوکب بدو کمتر بود بهتر است و  
 چون شروع خواهد کرد جامه از دیباج سیاه در پوشد و کلاهی از دیباج زرد بپوشد  
 بر سر نهد و سوار و خاتیم اسب و یا اسب در دست کند و در روز یکشنبه روزه  
 مدارد تا روز شنبه روزه دارد و باید که کلاه سیاهی سیاه و سکی سیاه معقد باشد تا در  
 شب شنبه هر دو را بکشد و بنزد هفان و قدر دانا و قشور کند و در پنج اسب و در پنج  
 دیگر افیون و استرک و اجزای متادوی همه را کوبیده و بپول باغ و عجن کند و در محرمه  
 اسب بجزر کند و استخوانی در دست گیرد و از گوشت جانب راست گوشت بخورد  
 و شکبه در دود را با سقاط الناس صدقه دهد و در تسخیر او بطارد و استعانت جوید  
 و سجده است او دو سال و نیم در نهایت سواطنت قیام نماید که او انکس را مبادشای  
 رساند اگر چه از خرد مایه ترین خلق باشد و تسبیح او اینست ایها السید العظیم  
 القاهر السجبار القادر العظیم الشان العالی المکان الکبیر الرضیع ذوالعقل الصافی  
 والضم الوافی الشاخی التعلیم کبیر السخط العظیم الضب قوی المسجد ذوالفضل الکامل  
 متم الوعید والتعب دلیل لمن ابجته و تقال لمن ابغضه اسئلك بحق حالک انی  
 لا اله الا هو ولا رب سواه ولا معبود الا اياه خلقت و جمیع من فی ملکوت الامر و  
 دار کزمت علی السماء و سبحی اله الذی مدبرک و مدبر کل شیء مافی الارض و السماء و فی  
 العلویات و السفلیات من البدایات الی النهایات اله الذی لیس کله شیء و هو  
 علی کل شیء قدیر و بالاجابة جبر و سبحی مالک و خالق الرضوان و اسبحان و ابیع  
 مافی ملکوت الامکان و الاکوان و النیران و اسئلك بحق اله الذی وصفته لک  
 ان تقضی حاجتی الذی شرحته لک و اموری الذی انکشفته عند جنابک و لا  
 تیأسنی من جوار حضرتک انی خادم بیابک و ملتجی ببارک و ذاکر لصفاتک یا عظیم  
 الغضب و السخط اقض حاجتی کیف تشاء علی فانت یا عظیم الکواکب ان تغفل عن حاجتی

خاتمه در الشمه از غزایم و تخم نیز کویند اما تغیریم بنا بر آنکه هر که خواهد بدین شغل عمل  
نماید باید که او را غریبی صادق و دینی موافق بود و چه بی تصمیم رای و دست بد غزم  
ایجاد امری بر غیرتی صورت نه بند و الزام طاعت بر شیاطین و جن و انس میسر  
نکرد و در هوش غرمت علیک او اوجیت و خمت علیک پس هر که خواهد بدین علم  
مشارالیه داخل شود باید که بر ریاضت و طاعت مشغول گردد و بعضی گفته اند که باید  
دو سال روزه بدارد و افطار بنیان دنگ و سر که دست کند و از حیوانات کبلی اجتناب  
نماید و از زنا و شهوات بالمره محترز باشد و در شبانه روزی هفت مرتبه غسل کند و کمتر  
از دو مرتبه نباید یکبار در روز و یکبار در شب و بعضی گفته اند اگر چهل روز ریاضت  
کشد و روزه دارد کافی است و بعد از ریاضت در وقتی که افتاب بدرجه شرف رسد  
در زحل در اوج یا در شرف یا در خانه خود باشد و قمر سگه حال بود و نجشبه از دو شغال  
نقره خالص و بقولی بسته شغال خاتمی بپزد و در وجهه گنجی از ریاضت یا لمبور صافی در  
بناند و این صورت راسته سطر قادی نقش کند اللهم کله علی حلقه حلقه حلقه  
و دود هم هم صمغ یا رب و از او دست راست کند و پنهان بموضعی رود که  
لطیف و خلوت بود و چهار رکعت نماز گذارد و در رکعت اول تریل بخواند و در دوم  
بس و در رکعت سیم دهان و در چهارم بتدک الدیمی بیده الملک و سوره و بعد از آن  
گفته اند که هر چه خواهد بخواند و چون روز جمعه باختر رسد در شب شنبه بعد از آنکه  
سردم آرام گیرند بر سطحی بلند رفته که مجرب نباشد و پاک بود و آنجا تخم را بموی دم استری  
که استنب باشد از سر حونی از سر انار که طول آن خر زرع بود و فرو آویزد و حیوان نشیند  
که خطی تواند کشید که او را آن خاتم در میان آن خط بود و با سنگ و زعفران بخور کند  
و بیت و یکبار این اسم را بخواند اللهم یا شیخ شیخ و الا له رس شیطان الدنی له الامیاء  
احسنی و الصغاف العلما و الصنیاء و البهجه و الهباء یا ذالو طخو و امو و امو و امو و امو  
هو میج کل مکان ممدوح بکل لسان مذکور کل اوان یا ارض عرش از عیط بوخ الاخوان الله  
سبقت اولییک قبل و لا قبل الا دانت قبله یا ممول از خا خیم از حیمون الدنی

هو الرحمن الرحيم الذي طأ كل شئ بعد له در حمت يا حيثو مشهور وارشش دار علون الذي  
 لا يلقى التسبيح والتمجيد والتليل الا انه باهيا شراها اذوني اضيادته اضياد وثلون  
 هو اسحق لقيوم محي الموتى الذي قامت السموات والارض واسخلق بامر يا ديتا  
 سيطرون الذي غنت الوجوه وحشت الاصوات له وذلت له الشجر الباذخات  
 الصناعات الصلاب يا نور دار عيش دار عيش لعشون الذي استغنا بنوره اهل السموات  
 والارض والنجبت بنوره كل منيا ووجهه دنور يا استر السر واسنج اشيا اشقون الذي  
 دلت الاغرة لغرته وقهر كل شئ سلطانة وقدرته وملكه يملكوا يملكوا يا اعلام ارحل  
 ارعى ترنور العالم كحل شئ كان ويكون اسخه الذي لا يغرب عنه الخيوب وما يخفى  
 يا منقذ محتشاش لاهون الذي امان امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون ودر ميا  
 ان خطا بقية شب را نماز كبدار دهرگاه بتواند هم در اسجا خشد تا صبح صادق پس  
 برخيزد و سجده و بنوكند و سجده را مكرر كند و سبب ديگبار ديگر بخواند پس اسخه تم را  
 از اسجا فرديرد و در حير رسيد چيد و بشك و غبر و كافر مطيب كند و در حقه پاك بند  
 و به كشي كه بر آن بافهاي حق باشد مهر كند و نگاه دارد و نو ايد اين خاتم في نهايت است  
 از اسجده اميكه اگر خواهد مصروعي را شفا دهد بشك و زعفران مهر بر چيزي هند و از اسجده  
 و بد مهر تابساند نيك شود و اگر قوي بود هر روز سه نوبت چنين بدد و اگر ترش  
 او را بر ورق امونويد و بر او بياويزد هرگز ديگر خنجر او ظاهر نشود و هرگاه لوحی  
 از كل سازد دان مهر بر اسجا هند دايه كه الدين اسوار لم يلبسوا اسجا كه اوليك  
 هم المندون بر اسجا كه خواند هر كه امزاد كردن اندازد از هر سحر ترسد اما چون در كرد  
 اندازد بايد كه بار ديگر اسجا ند و اگر خواهد كه دفع سحر كند لوحی از كل سازد و  
 اين مهر بر اسجا هند دايه و مكر د و مكر الله را تا اخر بخواند و الموحرا در جاني دفن كند  
 ان سحر باطل كردد و اگر خواهد چن را از سر يا بقية برون كند كل را بدان مهر كند و در  
 ان بقعه بنيزد و ديگر يا خر جوا منها مالكم عيتون و مهر تمود همه متفرق شوند بكم  
 حب العفو و جن بيطاب ملك الكتاب در مطبعة محوره بلي نر يور طبع